

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

شباهنګ راد
۰۴ اپریل ۲۰۲۱

«توصیه سیاسی» فرخ نگهدار به جمهوری خواهی رضا پهلوی!

به دنبال حرف رضا پهلوی پیرامون رد نظام پادشاهی و جایگزینی جمهوری، در دنیای مجازی بحث‌های متفاوتی دامن زده شده است مبنی بر این‌که بعد از سال‌ها «شاهزاده» پی برده نظام پادشاهی از کار افتاده و مطابق با محترم شمردن به حق و حقوق و «شعور» مردم نیست! البته بعضاً به سرزنش وی پرداخته‌اند و تعدادی دیگر به ناروشتی مواضع قبل و حالش، شکوه و گله کرده‌اند!!

در هر صورت و جدا از این‌که ارزش حقیقی و جایگاه آن [یعنی نظام پادشاهی] تا چه اندازه مشغله‌های ذهنی و عملی جامعه ایران را شامل می‌شود؛ جدا از این‌که تا چه اندازه سران و دارودسته‌های نظام پیشین، سرمایه‌های مملکت را به جیب زده‌اند؛ و جدا از این‌که تا چه اندازه رضا پهلوی از ارج و قرب میلیون‌ها انسانی که از نظام متعلق به بالائی‌ها صدمه دیده، رانده شده، شکنجه، کشته و یا زندگی‌شان به فنا رفته است، برخوردار می‌باشد، آن است‌که چرا رضا پهلوی از نشستن بر تخت سلطنت منصرف، و متعاقباً دلیل «توصیه سیاسی» عنصر خائنی به مانند فرخ نگهدار در چیست؟ اگرچه دوروبر حرف‌های رضا پهلوی، از فرخ نگهدار و چپ به‌ظاهر حامی دموکراسی و مردم گرفته تا راست طرفدار پادشاهی و جمهوری، گفته‌اند و نوشته‌اند و به دنبال غلط هم نیست که به‌طور مختصر بگوئیم رضا پهلوی و فرخ نگهدار، مقصدشان یکی و هر دو سوار بر قطار واحدند. به این علت که یکی [رضا پهلوی] مخالف نظام جمهوری اسلامی و هم‌زمان خواهان همپاری امریکا در سرنگونی نظام حاکم بر ایران، حفظ ارتش و دم و دستگاه‌های سرکوبگر و نظامی همچون سپاه پاسداران، و دیگری [فرخ نگهدار] تمام‌قد پشتیبان سران نظام جمهوری اسلامی و به دنبال مذاکره با امریکا در بهبود روابط سران دو دولت است!

این‌ها چکیده و اُس و اساس تفکرات رضا پهلوی و فرخ نگهدار را تشکیل می‌دهد. در حقیقت هر دو، نگاه و سمت‌وسوی‌شان به حکومت‌مداران و قدرت‌مداران بین‌المللی است؛ هر دو قصدشان نجات دموکراسی به اسارت گرفته شده از جانب بالائی‌هاست؛ زیرا که انتقال قدرت دل‌خواه آن‌ها، نه از جانب پائینی‌ها و یا با اتکاء به نیروی مردمی، بلکه در داد و ستدهای بزرگان سرمایه‌داری است. صریح‌تر این‌که سیاست‌شان برگرفته از سیاست‌های دولت‌ها و قدرت‌های بزرگ امپریالیستی و در همان حال پس زدن پایه‌ای‌ترین نیازهای میلیون‌ها انسان دردمند و کودکان است. درواقع دنیای سیاست بسیار خشن، بی‌نظم و هرج و مرج شده و راست‌ها بنابه دلیل، دست بالا را دارند و همه تلاش‌شان بر آن است تا میدان‌دار «مبارزه» علیه بی‌عدالتی‌های موجود و از جمله «مبارزه» علیه حکومت‌مداران ایران گردند؛ راست‌ها

و نظام‌هایی که امتحان‌شانرا پس داده‌اند و جنبش‌های اعتراضی رادیکال، و بویژه انقلاب آتی در انتظار تسویه حساب نهائی با تفاله‌ها و باقی‌ماندگانی همچون فرخ نگهدار و رضا پهلوی است.

اما قبل از اشاره به موضع اخیر فرخ نگهدار، این سؤال مطرح است که چرا رضا پهلوی این‌روزها از نشستن بر جلوس سلطنت صرف‌نظر کرده است و قصد تکیه به «نظام جمهوری» را دارد؟ سؤال دیگر این‌که تفاوت اساسی این دو سیستم و نظام [که در بست در اختیار بالائی‌هاست]، در چیست؟ آیا جدا از تعبیر و تفسیرهای این و یا آن، آیا زندگی مردم در زیر سلطه اشکال حکومتی تعریف شده‌ای آنان، بهتر و جامعه دست‌خوش تغییرات زیربنایی خواهد شد؟

بدون تعبیر و تفسیر دل‌خواه، و همچنین بدون هرگونه پیش‌داوری و قضاوت عجولانه، جواب سؤالات فوق را به راحتی می‌شود، در اندرون حکومت پیشین [یعنی سلطنت پهلوی] از یک‌طرف، و نیز در کارکرد چهار دهه حکومت فعلی [یعنی جمهوری اسلامی] از طرف دیگر یافت. دیده شده است که چگونه سلطنت و جمهوری، دمار از روزگار مردم در آورده‌اند و جایی برای امنیت، آسایش و زندگی آرام برای میلیون‌ها کارگر، زحمتکش و دیگر توده‌های محروم و ستمدیده و فرزندان‌شان باقی نگذاشته‌اند. دیده شده است که هر دو نظام، با پیشینه‌ای از بالا کشیدن ثروت‌های جامعه و سرکوب جنبش‌های حق‌طلبانه مردمی برخوردارند؛ هر دو نظام زندان‌ها را پُر از مخالفین و کمونیست‌ها، مبارزین و دیگر قربانیان نظام امپریالیستی کردند و هر دو در عمل نشان دادند که تفاوت‌شان، در شکل و در شیوه حکومت‌داری است. پس بحث اساسی حکومت مدنظرشان، ساختن جامعه نوین و بهبودی زندگی مردم نیست. هزاران پرونده دزدی و تعرض خونین و بی‌رحمانه به جنبش‌های اعتراضی و کمونیستی و مخالفین را می‌توان ردیف کرد و نشان داد که هیچ‌یک از حکومت‌های دل‌خواه‌شان، بدرج جامعه و مردم نمی‌خورند. برای این‌که مردم دهه‌هاست تصمیم خود را نسبت به دو نظام، یعنی نظام سلطنتی و نظام جمهوری گرفته‌اند و با تمام وجود خواهان لایروبی کامل گند و کثافات باقی‌ماندگان نظام گذشته و فعلی از فضای جامعه و اریکه قدرت‌اند. به راستی، مگر نظام پیشین پاسخ خود را در سال‌های ۵۶ و ۵۷ از جامعه و از مردم نگرفته است؟ آیا [و به گمان رضا پهلوی و دیگر حامیان سلطنت] تنفر و انزجار مردم از نظام کنونی، به معنای برگشت به نوع حکومت گذشته و یا جمهوری مدنظرشان است؟ مگر حامیان سیستم باقی‌ماندگان نظام پیشین متوجه نشده‌اند که آن حکومت و حامیان‌شان، با هر تعریف و توضیح‌ای، جایی در دل جامعه و مردم ندارند؟ مگر نمی‌دانند که بعد از گذشت چهار دهه از سرنگونی‌شان، زخم‌های وارده توسط دم و دستگاه‌های سرکوبگری همچون ساواک دارد بر ذهن و بر جسم هزاران خانواده، زندانیان سیاسی و جامعه سنگینی می‌کند؟ پس و بنابه چنین اندوخته‌ای چطور می‌شود حکومت ساقط شده را دوباره به جامعه و به مردم تحمیل کرد؟ در واقع برگشت به آن دوران غیر ممکن است. این قضیه را رضا پهلوی هم بُریده است؛ فهمیده است که آن قدر نظام پادشاهی از نظر مردم منفور و بی‌اعتبار است که نمی‌شود توجه بعضاً اندک جامعه - و دولت‌مداران جهان - را به آن جلب کرد. بی‌علت نیست که این بار و به دروغ و نیز با قیافه‌ای دموکرات‌طلب و آن‌هم بعد از گذشت چهار دهه به میدان آمد و ریاکارانه دارد، اندر مزایای حکومت جمهوری [یعنی برسیمت شناختن حق و حقوق مردم و انتخاب نماینده خود بر سریر قدرت] موعظه‌خوانی براه می‌اندازد! به مانند همه وابستگان و مفت‌خواران، دروغ‌گو و کلاش است؛ سراسر نیست چون فاقد پتانسیل سخن گفتن سراسر با جامعه و با مردم است. خلاصه تکلیف و جایگاه نظام پادشاهی از منظر جامعه و مردم فاقد قدر و منزلت و نیز عیار انسانی است.

اما مسئله و تقلاء فرخ نگهدار در چیست و چرا در پی «توصیه سیاسی» به هم‌نوع خود است؟ خوش‌بختانه ورود و شرح و حال جایگاه سیاسی فرخ نگهدار، کار در هم‌وبر هم و پیچیده‌ای نیست. بسیار سراسرتر است، به این خاطر که علناً طرف نظام جمهوری اسلامی بوده و هست. چراکه از آغاز تکلیف خود را با مردم روشن

کرده است. با کلاشی و با حيله‌گری سازمان پُر افتخار چریک‌های فدائی خلق را به ارايه نظام جمهوری اسلامی تبدیل کرد؛ همراه با ضد انقلابيون حاکم به جنگ و به مخالفت با کمونیست، مبارزين و انقلابيون پرداخت؛ گفت‌مان مخفیانه برای نابودی و به عقب‌راندن مخالفت‌ها و تحركات کمونیستی را به رویه سازمان زیر نظر خود قرار داد و با این حساب، بیهوده دارد از گفت‌مان و مذاکره علنی حرف می‌زند، در حالی‌که در عمل مجری و مدافع سیاست مخفی با سران حکومت است. بهراستی به غیر از این است‌که در بده‌بستان‌های سیاسی و مخفیانه با حاکمان ایران، در پی پس زدن جنبش مسلحانه ترکمن‌صحرا برآمده است؟ به غیر از این است‌که در تباهی با دم و دستگاه‌های سرکوب‌گری همچون سپاه پاسداران، نیروهای خود را به ارايه نظام جمهوری اسلامی تبدیل کرد و هزاران کمونیست، مبارز و مخالف را به جوخه مرگ کشاند؟ به غیر از این است‌که علی‌رغم طرد وی از سوی بعضاً حامیان نظام، همچنان به راه و به منش پیشین خود، یعنی در حفظ و در پایداری نظام وفادار مانده است؟ ورود به نمایشات انتخاباتی دوره‌های متفاوت رژیم جمهوری اسلامی، و نیز تشویق مردم به شرکت در انتخاب نماینده تازه ریاست جمهوری اسلامی ایران [در سال ۱۴۰۰]، به غیر از این نیست که وی به عنصر و به بخشی از طبقه سرمایه‌داری ایران تبدیل شده است. این‌ها به‌طور قطع بخش کوچکی از ترازنامه سیاسی فرخ نگهدار را شامل می‌شود و انصافاً دوستی وی نسبت به نظام جمهوری اسلامی را نمی‌شود، در مفوله‌هایی به غیر از وفایی وی به سیستم و به قانون اساسی حاکم بر ایران توضیح داد. آن‌قدر باور و عهدپیمان‌اش با نظام جمهوری اسلامی بالاست که دارد رضا پهلوی را به «راه راست» هدایت می‌کند. فرخ نگهدار در «[۴ توصیه سیاسی به رضا پهلوی](#)» می‌گوید: «برتری جمهوریت را به هواداران توصیه کنید، با مخالفان سیاسی به گفتگوی علنی بنشینید، هواداران را به پرهیز از فحاشی و دروغ دعوت کنید، ایران و امریکا را دعوت به گفتگو کنید، با تحریم اقتصادی مخالفت کنید!»

عجبا! آمال و آرزوی فرخ نگهدار و نیز تحقق حکومت مردم بر مردم را در جمهوریت می‌بیند؛ جمهوری که سخن‌گو و تضمین‌کننده منافع و خواسته‌های طبقه سرمایه‌داری است؛ جمهوریتی که دهه‌هاست نماد آن‌ها را جامعه و مردم دارند در زندگی و با پوست و گوشت‌شان لمس می‌کنند؛ جمهوریتی که تابه‌حال جان هزاران کمونیست، مبارز، و مخالف را گرفته و زندگی میلیون‌ها کارگر، زحمت‌کش و کودک را به نابودی کامل کشانده است. در حقیقت این‌ها دست‌آوردهای مدنظر جمهوری فرخ نگهدار است. آری، فرخ نگهدار با شناخت از چنین نظام جمهوری و عمل‌کردهایی است که می‌خواهد با کشاندن مردم به‌پای صندوق‌های نیرنگ و توطئه، بر اعتبار رژیم جمهوری اسلامی بی‌افزاید؛ می‌خواهد بر خشم و تنفر میلیون‌ها توده محروم علیه جانان بشریت بکاهد تا عمر سران حکومت درازتر شود. معلوم نیست مردم با چه زبان و با چه منطقی باید به عناصر حيله‌گری همچون نگهدار بقبولانند که سران حکومت ایران با هر جناح و دسته‌اش، فاقد مقبولیت و عیار انسانی‌اند؛ با چه سیاست و عملی باید نشان دهند که این حکومت از آن، آنان نیست و هیچ‌گونه هم‌سوئی و قرابت منفعتی و سیاسی با آن ندارند. آیا اعمال روزمره کارگران، زحمت‌کشان، جوانان، زنان و دیگر قربانیان نظام امپریالیستی علیه دم و دستگاه‌های سرکوب‌گر نظام، روشن‌گر این قضایا نیست که تفاوت جمهوری مدنظر وی، با شکل حکومتی کارگران و زحمت‌کشان از زمین تا آسمان است؟

البته کار و بار و دامنه نگاه سیاسی فرخ نگهدار بسیار گسترده‌تر است و جدا از همراه شدن، همزیستی و مدارائی با حاکمان کنونی، موافق مراوده و یکی شدن با حامیان پروپاقرص سلطنت‌طلبان و نیز «جمهوری» خواهانی همچون رضا پهلوی است! فرخ نگهدار بیش از اندازه تشنه توجه سیاسی از سوی حکومت‌مداران، دولت‌مداران و دیگر وابستگان غیر حکومتی و دولتی است. با وقاحت تمام دارد از جانب چپ، «حق موجودیت و حضور نیروهای راست‌گرا را میپذیرد و از آن دفاع می‌کند»، بدون این‌که به خواست و به موضع چپ‌های حقیقی، که در زیر سلطه ارگان‌های

سرکوب‌گرشان، جان‌شانرا از دست دادند و هزاران خانواده را داغ‌دار کرده‌اند، کمترین توجه‌ای کند. بر خلاف گزافه‌گویی‌های فرخ نگهدار باید گفت که موضع چپ حقیقی، در هم‌سوئی و همزیستی با راست‌ها و آن‌هم با هر عنوان و یا عناوینی نیست. به این سبب که راست در خدمت به سازندگی جامعه و نیز متعلق به مردم نیست. پس نمی‌شود از جانب چپ حرف زد و هم‌زمان "گفتمان" و یا «مذاکره» با راست‌ها را به پیش کشید؟ نمی‌شود جانب‌دار پائینی‌ها و چپ‌ها بود و هم‌زمان به حمایت و به پشتیبانی از راست‌ها پرداخت. این دو، منتسب به دو نظر، و وابسته به دو منافع طبقاتی متضاد از هم‌اند. مردم و چپ وابسته به کارگران و زحمت‌کشان خواهان گفتمان و مذاکره با سران حکومت‌ها و یا دولت‌های ایران و امریکا نیستند. برای این‌که بیش از اندازه ثمره و حاصل کار سران حکومت و نقش قدرت‌مداران بین‌المللی‌ای همچون امریکا را در برابر خواسته‌های بدیهی‌شان دیده‌اند. بنابراین فرهنگ مبارزاتی مردم معین است و با این اوصاف «فرهنگ گفتمان و مذاکره» با سران نظام جمهوری اسلامی، چیزی جز تن دادن به فرهنگ، به مفاد و به مبانی طبقه سرمایه‌داری وابسته حاکم بر جامعه ایران نیست. چراکه سران حکومت در عمل نشان داده‌اند که با هیچ صراحتی جز غارت ثروت‌های جامعه و سرکوب جنش‌های حق‌طلبانه و بدیهی کارگران، زحمت‌کشان، زنان و جوانان و دیگر توده‌های ستمدیده مستقیم نیستند. پس به میان کشیدن گذار مسالمت‌آمیز در دنیای طبقاتی امری ناممکن و بخصوص توقف در به سر انجام رساندن انقلاب کارگری و توده‌ای است.

خلاصه سرمایه‌داران و تمامی حامیان ریز و درشت‌شان دروغ‌گو و حيله‌گرند. سلب هرگونه اعتماد به آنان، به‌معنای اعتماد کامل به توده‌های محروم و صدمه‌دیده است. کاری که تابه‌حال فرخ نگهدار به بهانه دفاع از حقوق و نظر مردم پیشه روی خود قرار داده است. اضافه‌تر این‌که این‌روزها فرخ نگهدار نگران و دلواپس دو موضوع است: اول این‌که مبادا مردم صندوق‌های رأی‌گیری آتی را بر سر سران حکومت خراب کنند و یا این‌که باعث بی‌اعتباری بیش از پیش نظام در انظار بین‌المللی گردند: و دوم این‌که بیش از اندازه نگران بی‌اعتنائی رضا پهلوی در گفتمان مستقیم با وی است. چراکه مشکل فرخ نگهدار در به سر خط آوردن رضا پهلوی و امثالهم نیست بلکه مایل به هم‌نشینی و هم‌زیستی با دیگر بخش‌های سرمایه و عناصر وابسته غیر حکومتی و دولتی است. پس فرضیه وفاداری به دموکراسی‌خواهی و برسمیت شناختن حقوق مردم از جانب وی را نه تنها نمی‌توان جدی گرفت بلکه می‌بایست به حساب توطئه، ریا و فریب‌کاری تازه‌تر گذاشت. برای این‌که دموکراسی مدنظر وی، چیزی جز حمایت ممتد و یا مذاکره سران حکومت ایران با سران امریکا نیست؛ حمایت و مذاکره‌ای که، برابر با اسارت بیش از پیش مردم، برابر با به یغما بردن ثروت‌های جامعه، و نیز برابر با سرکوب خشن‌تر و بی‌رحمانه‌تر مطالبات پایه‌ای کارگران، زحمت‌کشان و دیگر قربانیان نظام امپریالیستی است. فرخ نگهدار می‌خواهد دموکراسی مدنظر میلیون‌ها توده محروم را از دالان‌های سیاسی حاکمان و قدرت‌مداران بین‌المللی‌ای همچون امریکا عملی سازد؛ همان کاری که رضا پهلوی به‌گونه و از دریچه‌های دیگر در پی اجرای آن است. با این حساب و بدون کمترین دودلی می‌شود گفت که هیچ‌گونه تفاوت ماهوی‌ای میان فرخ نگهدار و رضا پهلوی نیست. برای این‌که هر دو، نقطه امید و رهنمای‌شان دولت‌مداران ایران و امریکا است؛ امید و رهنمایی که جامعه و مردم ایران سال‌های مدیدی‌ست با آنان تعیین و تکلیف کرده‌اند و حاضر به آموشده‌های غارت‌گران ثروت‌ها و امکانات جامعه و همچنین دست‌رنج توده‌های محروم و ستمدیده نیستند. به‌طور یقین چاره و راه حل نجات ایران، در سرنوشتی و در قطع هرگونه رابطه و مذاکره با دولت‌های ایران و امریکا، و بویژه در راه‌اندازی انقلاب برهبری کارگران و زحمت‌کشان است؛ موضوعاتی که کمترین قرابتی با منش و با خواست‌های فرخ نگهدار و رضا پهلوی ندارد.

۳ آوریل ۱۴۰۲/۲۱ فروردین ۱۴۰۰